

# شعل جلد دالیس

رایا بهای کلبرضا دصریبی

ریاضی علوم دارویی

شعل جلد دالیس

از اول قصه آنچه گفتم نشده  
محصول غرور من بجز غم نشده  
من سجده به آدم بکنم؟ حرفی نیست!  
آدم اما هنوز آدم نشده!



شابک: ۹۸۷-۸۹-۸۷۹۲-۹۶۴-۸۷۹۲-۸۹-۸  
isbn: 987-964-8792-89-8



9879648792898

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## شغل جدید ابلیس

علیرضا دهرویه



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



انتشارات هزاره قنوس

۰۹۱۵۱۳۸۱۲۵۱ - ۰۹۱۵۰۵۴۶۷۰  
www.nashrehezareh.com

سرشناسه	:	دهرویه، علیرضا، ۱۳۵۰-
عنوان و نام بدیدآور	:	شفل جدید ابلیس / علیرضا دهرویه.
مشخصات نشر	:	تهران: هزاره قنوس، ۱۳۸۸
مشخصات طاهری	:	۶۴ ص.
شابک	:	۹۷۸۹۶۴۸۷۹۲۸۹۸
وضعیت فهرست نویسی	:	۲۰.۰۰۰ ریال؛ فیبا
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۳
رده بندی کنگره	:	PIRA•۰۵/۵۶۰ ش ۱۳۸۸
رده بندی دیوبی	:	۸۱۶۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۶۶۸۰۵۴۷

- شفل جدید ابلیس (مجموعه شعر)  
 □ شاعر: علیرضا دهرویه  
 □ ناشر: انتشارات هزاره قنوس  
 □ طرح جلد: بهرنگ آتشین  
 □ قیمت: ۲۰,۰۰۰ ریال  
 □ شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه  
 □ لیتوگرافی: موعود  
 □ چاپ و صحافی: کوثر  
 □ نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷  
 □ شابک: ۹۷۹۲-۸۹-۹۶۴-۸۷۹۲

### به جای مقدمه:

... آتشی در جانش افتاد و دانست که آن کودک را زبان  
غیب بوده است.  
گفت: خداوندا ارطب ناخورده نامم به جهودی بدادی به  
زبان بی گناهی. اگر رطب خورم نامم به کفر بیرون دهی!  
به عزت تو اگر هرگز رطب خورم!

تذکره الاولیاء



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## دفتر اول

نخند:

می دام که خورده شده ام  
گیلاس اگر به درک بثتاب می رسید  
شکوفه نمی داد.



عکس من بی نقاب پیشتبان  
بگذار درون قاب پیشت باشد  
حالا که تو با منی و من هم با تو  
این بوسه علی الحساب پیشت باشد

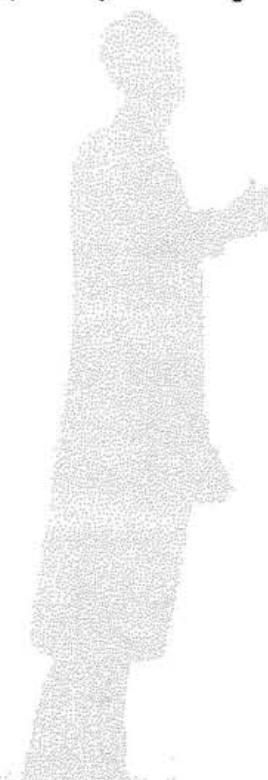


ای سبز به ریشه ات نفس خواهم داد  
 غم های تو را به خار و خس خواهم داد  
 من منتظرم، امانتی هم که شده  
 یک بوسه بده ، دوباره پس خواهم داد !

چندیست دچار کم حواسی شده است  
 از ریخت و پاش برگ عاصی شده است  
 بیکار نشسته پشت میزش انگار  
 پاییز هم عاقبت سیاسی شده است



آقای زمین! که با اجل همکاری  
کاری داری به جز بشر آزاری؟  
از فرضیه‌ی گردی تو دانستم  
ناز شکمت، چه اشتهایی داری؟!



بر غربت من اگر ترحم بشود؟  
بین من و یک ملک تفاهم بشود؟  
یک شام حسابی طلب بانی خیر  
پرونده‌ی اعمالم اگر گم بشود !!



دور و بر من پر شده از رنگ و ریا  
ای آنکه در انتظار او بیم بیا  
از دور و برم کنار تا نقل کنم:  
گور پدر تمام دور و بریا!

کو آنکه به بنده التفاتی بکند؟  
از باب رفاقت اختلاطی بکند  
دستم به دعاست تا خود روز حساب  
شاید که حسابدار قاطی بکند

غم سایه‌ی ترس بر سرم می‌پاشد  
 باران به تمام هیکلم می‌...  
 این مصرع سوم است و من... دا... رم... می...  
 ای مرگ! تولدت مبارک باشد

فرصت بدہ تا عرض نیازی بکنیم  
 شاید که تو را به عشق راضی بکنیم  
 ساعت چه سریع می‌رود، می‌خواهیم  
 با عقربه‌ها فرفره بازی بکنیم!

ای ابرا صدا بزن که رعدی برسد  
تا شاعر ما به پای سعدی برسد!  
سعدی با رعد ارتباطی دارد؟  
ها، کف بزندید ، شعر بعدی برسد!

ای کاش دلم به عشق مجبور شود  
تا خلوت من لبالب از نور شود  
من سجده به خاک می کنم هر شب و روز  
تا نیمه‌ی شیطانی من دور شود

ای مرگ! تو نه ، ما به تو تحمیل شدیم  
با آمدن تو تازه تکمیل شدیم  
حیف است بیا که رفت و آمد بکنیم  
شاید که خدا نکرده فامیل شدیم

هر جا رفتم ، صدام کردی ای شعر  
از آرامش جدام کردی ای شعر  
عمرم به درک ، خواه نخواهی می رفت  
خودکار مرا تمام کردی ، ای شعر

گل گر چه رسالت شکفتن دارد،  
باران تبسم از زمین می بارد،  
اما نظر غروب چیز دگر است  
غم نیز خریدار خودش را دارد

خورشید به عادت تو خواهد خندید  
همپای صداقت تو خواهد خندید  
اینقدر شبیه بچه ها ساده نباش  
دنیا به حماقت تو خواهد خندید

یک برگ بکش پر خیالش بشود  
چیزی که حریف سن و سالش بشود  
در دفتر نقاشی خود سار بکش  
شاید که درخت، خوش به حالت بشود

غم شکل بدی به چهره‌ی شادش داد  
یک مشت ترک، به اصل ایجادش داد  
من معتقدم کویر قلبش صاف است  
لعنت به سراب، چون کلک یادش داد

چیزی که به فکر بکر انسان نرسد  
تقدیر خداست تا که آسان نرسد  
خلاقیت پرنده ها بود قفس  
تا نسل پرنده ها به پایان نرسد

ما بیم و دو چشم تر ، نمی آید او؟  
با خاطره ی سفر ، نمی آید او؟  
کم مانده که من به سیم آخر بزنم  
اصلا به درک ، اگر نمی آید او!

باران شکوفه را که دیدم زیباست  
پرسیدم این بهار محصول کجاست؟  
هر کس که شنید گفت: خاکش خوب است!  
انگشت اشاره‌ی درختان به خداست

هر چند گرسنه ام چرا غم بخورم؟  
هي غصه‌ی آنچه را ندارم بخورم  
غم، باد شد، آنچنان که خواهد ترکيد  
ای غم چه کنم؟ غم ترا هم بخورم؟

تا کی سفر «چرا» و «آیا» بکنم؟  
هی مسئله‌ی جدید پیدا بکنم  
ای اهل نظر! فلسفه بافی نکنید  
من آمده ام زندگی ام را بکنم

دریایی خون روانه کن تا عطشم  
من باید جور گرگ‌ها را بکشم  
بهتر بشانسید مرا: قabilم!  
تنها باید برادرم را بکشم

شاعر همه جا شب است توضیح بده!  
صبحی ، سحری برای تشبيه بده  
روز از شب ما سیاه تر شد شاعر!  
ما هیچ! به ماه زنگ تفریح بده

چندین ورق از بهار در تقویم است  
ین فرصت سبز آنچه می خواهیم است  
من محو سکوت می شوم وقتی که  
لب های تو چون آگهی ترحیم است

از قول هواشناسی اوضاع عالی است  
اوضاع جهان هم سبب خوشحالی است  
حافظ به حراج غزلش راضی شد  
منصور سر کدام دار قالی است؟

یک عارف بی بدیل باید بشوم  
منصور تمام ایل باید بشوم  
تا حق مرا گرسنه ترها (!) نخورند  
بر حق خودم زگیل باید بشوم



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## دفتر دوم

دو  
همیشه‌ی خدا  
بعد از یک نمی آید  
گاهی معنی دویند دارد!

تا کی دل را به این و آن شاد کنم؟  
باید پس از این بلند فریاد کنم  
گندم برسانید به من، می خواهم  
مثل پدرم سقوط آزاد کنم

این وسوسه اعتراف دارد حوا  
دلسردی و انصراف دارد حوا  
یک دوم عصیان تو و یک دوم من  
گندم وسطش شکاف دارد حوا

باران به خدا ، برای مِن می گیرد  
دارد دل من حقیقتا می میرد  
خاکی که بر او سجده نکردم ای دوست!  
کم کم دارد جای مرا می گیرد

از اول قصه آنچه گفتم نشده  
محصول غرور من به جز غم نشده  
من سجده به آدم بکنم؟ حرفی نیست  
آدم اما هنوز آدم نشده



دیروز:  
امروز:  
طرح:  
خواهش:

ابلیس شدم آنچه میادا بکنیم  
باید شغلی جدید پیدا بکنیم  
من جای تو و تو جای من ای آدم  
یک لایحه‌ی جدید امضا بکنیم؟

باید دم از آن جهان عالی بزنم  
از یک من بهتر خیالی بزنم  
من شاعر و وظیفه دارم با شعر  
مردم، همه را به بی خیالی بزنم!

هر شاخه‌ی سبز چوب دار من و توست  
 تا زندگی سگی سوار من و توست  
 هی «صبح شما بخیر» و هی «عصر بخیر»  
 تکرار مکرات کار من و توست

ای خیر ندیده ساعت دیواری!  
 دست از سر من نمی‌شود برداری?  
 من با تو جدال نا برابر دارم  
 وقتی که سه شمشیر به دستت داری

در شهر فقط سکوت در گردنش بود  
کار همه انتظار و فرسایش بود  
یک مرد خمیده دیدم آن هم وقتی  
بهتر دیدم ، علامت پرسش بود!

خورشید من و تو را ادب خواهد کرد  
کاری که نکرده است شب خواهد کرد  
این طایفه مرده می پرستد ، بخند  
بعد از من و تو زمانه تب خواهد کرد!

گفتی باید دلم شود مقصد تو  
من آمده ام به موجب باید تو  
اما می ترسم اشتباهی بشود  
بین دل من با حجر الاسود تو

با «ها» کردن زمینه سازی بکنیم  
با احساسات ابر بازی بکنیم  
سرگرمی تازه ای ندارد این شعر  
باران تو بیا که نقطه بازی بکنیم

بگذار که عشق را به دقت بکشم  
ها؟ دور تو یا دور خودم خط بکشم  
این خشم رباعی است و من می خواهم  
عاشق که شدی به چار میخت بکشم!

سهم من از این عشق نگاهی خیس است  
کمپانی غم در شرف تاسیس است  
در فکر فرام از تو و عشق و خودم  
عاشق که بمانم دهنم سرویس است

با بودنم آسمان تپش داشت، نداشت؟  
یک عمر زمین تب مکش داشت، نداشت؟  
یک دست به دست مرگ و دستی به امید  
دنیا سر من بکش بکش داشت، نداشت؟

چون ابر بهار گرم حق هق شده ایم  
تا اینکه برای عشق لایق شده ایم  
اینقدر برای ما تاسف نخورید  
دزدی که نکرده ایم، عاشق شده ایم

از اول قصه تا به خود آمده ام  
 همه جا خود را ، به بی خیالی زده ام  
 دیروز پر از سوال بودم اما  
 امروز علامت تعجب شده ام !!

از سیب - نباید خدايم - بنویس  
 از لغش ناگزیر پایم بنویس  
 اصلاً چه نیازی است که آدم بشوم  
 یک نقش جدیدتر برایم بنویس

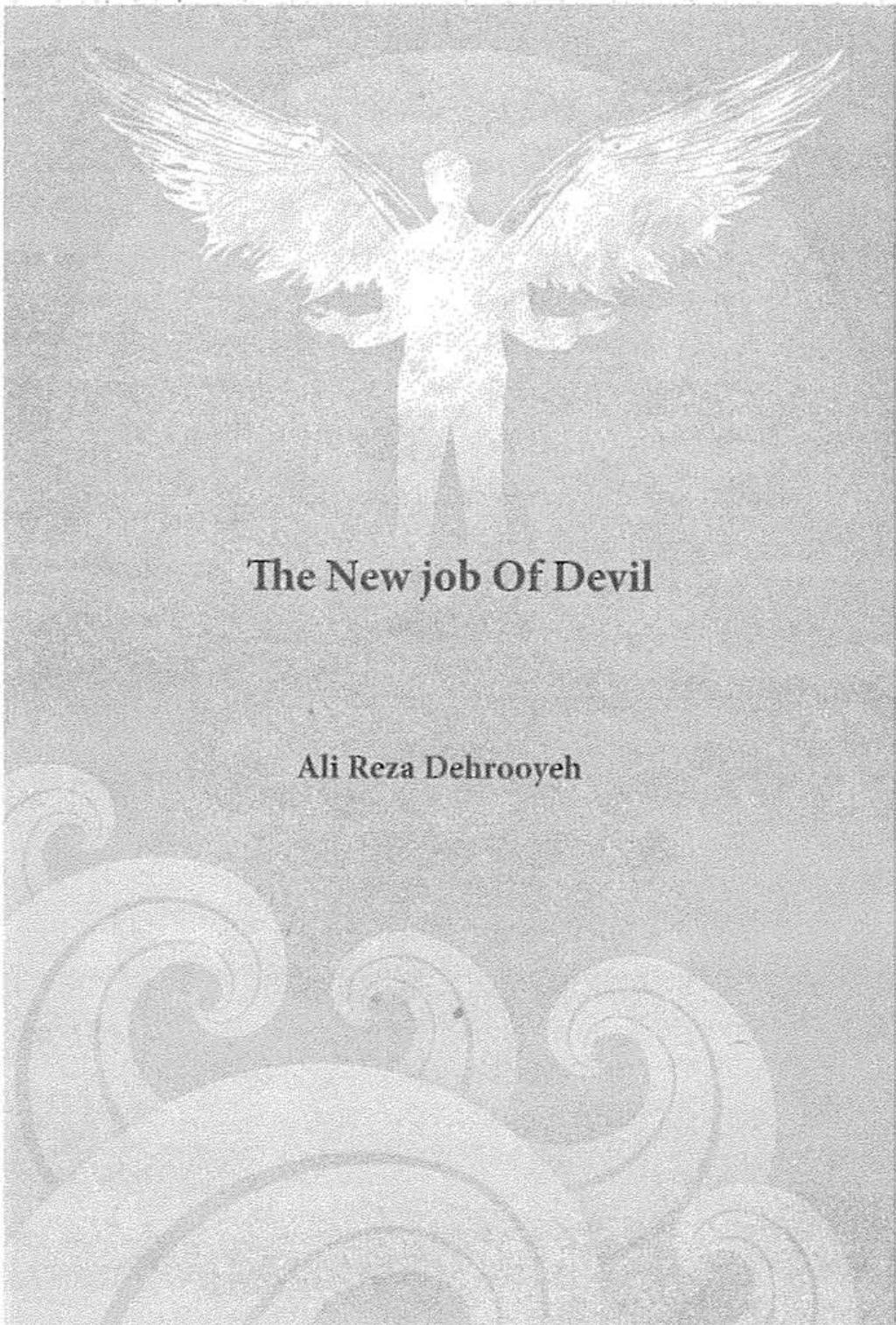
حق گفت: جدا از ملکوتش نشوم  
 تا رانده به قعر برهوتش نشوم  
 حوای عزیز سبب می خواست و من  
 گفتم که مزاحم سقوطش نشوم

من سبب به خاطرت ربودم، حوا  
 از عشق برای تو سرودم، حوا  
 شرمنده، که اصل واقعیت این بود  
 دنبال شریک جرم بودم، حوا



ای آنکه به سحر شعر بردہ ماتش  
با شعر من آشنا شد احساساتش  
ممنونم از اینکه آمدی تا ته خط  
برگرد به خیام و رباعیاتش !

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



**The New job Of Devil**

Ali Reza Dehrooyeh